

دکتر راجندر کمار*

دانشیار زبان فارسی

دانشگاه دهلی

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال دوم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۹

(صص ۹۹-۱۱۰)

تصویر امیر حسن علاء سجزی در تذکره ها و کتب تاریخی**چکیده**

شرح حال زندگی امیر حسن سجزی کاملاً آشکار نیست و آن اطلاعاتی که به دست رسیده به وسیله ی تذکره ها و کتب تاریخی است. تذکره ها نشان می دهند که حسن سجزی در زمره ی شعرا و صوفیه ی کرام شامل بوده و معمولاً تذکره نویسندگان اجمال نویس بودند و بعد از مطالعه ی چند تذکره از جمله "سیرالاولیا" نوشته ی امیر خورد و "سیرالعارفین" از شیخ جمالی و "اخبارالاخیار" از محدث دهلوی و تذکره "بهارستان" نوشته ی شاهنواز خان و کتب تاریخی از جمله "تاریخ فیروزشاهی" از ضیاءالدین برنی و "تاریخ هند" نوشته محمد قاسم فرشته که در دوره ی پادشاه مغول اکبر بوده است، زاویه های گوناگون زندگی حسن سجزی روشن شده است. مقاله ی حاضر از محتویات منابع مزبور بحث و مباحثه می کند.

کلید واژه ها: تذکره، تاریخ، سجزی، صوفیه

مقدمه

تقریباً هشتاد و شش سال (۶۰۲هـ - ۶۸۸هـ) مملوک ها در هند حکمرانی کردند و در دوره ی آنان زبان فارسی رو به گسترش گذاشته بود. در همین زمان، در دوره ی سلطان

* rkumar4983@yahoo.co.in

ناصر الدین محمد بن شمس الدین (۶۴۴هـ - ۶۶۴هـ) ایلتمش، حسن سجزی در شهر بدایون به سال ۶۵۲ هـ به دنیا آمد. او، خود، در مورد تولدش در دیوان خود شعری سروده است و می گوید:

پرورده فضل ایزدش، ارشاد غیبی مرشدش

بوده بدایون مولدش، دهلی است منشأ داشته

حسن سجزی به تدریج در غزل سرایی آن چنان شهرت یافت که معاصرینش، او را «سعدی هند» می نامیدند. او همعصر امیر خسرو و ضیاء الدین برنی، مورخ آن روزگار، و از مریدان حضرت شیخ الاسلام مولانا نظام الدین اولیا به حساب می آید و ملفوظات شیخ را در کتاب «فوائد الفؤاد» به رشته ی تحریر درآورد. نویسندگان دیگری نیز در همان دوره، ملفوظات شیخ را گرد آورده بودند؛ ولی فوائد الفؤاد برجسته ترین آن ها به شمار می رود.

تصویر امیر حسن علاء سجزی در تذکره ها و کتب تاریخی

شرح حالات زندگی حسن سجزی در هیچ کتابی به طور کامل نیامده است و هر چه درباره اش می دانیم، همانی است که به اختصار در تذکره ها و کتب تاریخی آمده که بسیار ناقص است. به همین دلیل برای کاوش در زوایای مختلف زندگی وی بهتر است، آثار معاصرین و متأخرین او را با دقت مرور کنیم و اطلاعاتی را که معاصران وی دست داده اند، قابل استناد است. از آن جایی که عجیب و نامعلوم می نماید، به آن ها اشاره می کنیم.

از میان افرادی که به حسن سجزی و احوال او اشاره کرده اند، باید نخستین فرد را، معاصر او، مولانا ضیاء الدین برنی، نویسنده ی «تاریخ فیروزشاهی» دانست که دوست و هم صحبت او بود. او در ذکر شعرای دربار علاء الدین خلجی، برنی چنین نوشته است:

«دوم شاعری از شعرای یگانه در عصر علایی امیرحسن سجزی بوده است و او را تألیفات نظم و نثر بسیار است و به سلامتی ترکیب و روانی سخن آیت بوده است و از بس که غزل های وجدانی در غایت روانی بسیار گفته است، او را سعدی هندوستان خطاب شده بود. امیر حسن مذکور به اوصاف و اخلاق مرضیه متّصف بوده است و به عزت خدواندان مکارم اخلاق که در لطایف و ظرایف و مجلس ها و استحضار اخبار سلاطین و اکابر و علمای بزرگ دهلی و استقامت عقل ورزی و زیست، صوفیه لزوم قناعت و اعتقاد پاکیزه و خوش بودن و خوش گذراندن بی اسباب دنیا و تجرّد و تفرّد از علایق دنیا، همچون او کسی را کمتر دیده ام و سال ها مرا با امیرخسرو و امیر حسن مذکور تردد و یگانگی بوده است و نه ایشان بی صحبت من بتوانستندی بود و نه من توانستمی که مجالست ایشان را گذرانم. و از محبت من میان ایشان هر دو استاد قرابتی شد و در خانه های یکدیگر آمد و شد کردن گرفتند. و از نهایت اعتقادی که امیرحسن بخدمت شیخ (سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا علیه الرحمه) داشت، آنچه در مدت ارادت خود در مجالس شیخ شنیده است عین ملفوظ شیخ در چند جلد جمع کرده است و آن را «فوائدالفؤاد» نام نهاده و این فوائدالفؤاد او دستور صادقان ارادت شده است و امیرحسن را نیز چند دیوان است و صحایف و نثر و مثنویات بسیار است و چنان شیرین مجلس و ظریف و خوشباش و مزاجدان و مؤدّب و مهذب بود که ما را راحتی و انسی که بمجالست او می شد، از مجالست غیر او نیافتیم.

از این نقل قول می توان به نکاتی در باب شخصیت حسن سجزی دست یافت و به این نکته رسید که برنی شرایط آشنایی دوستی میان امیرحسن سجزی و امیرخسرو را فراهم آورده است و هر سه دوست صمیمی بوده اند. به گفته ی برنی «امیر حسن را نیز چند دیوان است» یعنی علاوه بر دیوان موجود، او چند دیوان دیگر نیز داشته است که یا به مرور زمان از بین رفته اند و یا هنوز پژوهشی در این زمینه صورت نگرفته تا معلوم شود آیا دیوان موجود، اشعار دیگر دیوان های او را نیز شامل می شود یا نه؟

اقتباس دوم از تذکره ی «سیرالاولیا» نوشته ی سید محمد بن مبارک کرمانی معروف به میر خورد است. میر خورد، پدرش و پدر مادرش، معاصر و مرید شیخ حضرت نظام الدین اولیا بودند و به همین دلیل به نظر می رسد که اطلاعاتی که او درباره ی حسن سجزی می دهد، معتبر باشد. او در تذکره ی سیرالاولیا چنین آورده است:

« آن ملک الملوک فضلا، آن به لطافت طبع دلربا یعنی امیر حسن علاء سجزی که غزلیات جگر سوز او از چقمق دل های عاشقان، آتش محبت بیرون می آرد و اشعار دل پذیر او راحتی به دل های سخنوران می رساند و لطایف روح افزای او مایه ی اهل ذوق است و سخن این بزرگ چاشنی شیخ دارد، دو بیتی در این گفته است:

حسن گلی زگلستان سعدی آورده است که اهل معنی گلچین آن گلستان است
این بزرگ پیوسته میان شعرا متمکن و متجبل بود و هیچ کس لطیفه و نظمی به بدیهه
بهرتر از او نگفت و پادشاهان و پادشاه زادگان گوش بر هر لطایف او می داشتند و سر
همه ی سعادت ها آن بود که در سلک بندگان حضرت سلطان المشایخ منسلک شد و به
نظر خاص سلطان المشایخ مخصوص گشت. وقتی این بزرگ به خدمت سلطان المشایخ
آمده، چند عزیزی حاضر بودند. سلطان المشایخ روی به سوی این بزرگ کرد و فرمود
که این ساعت ذکر فضلا داشتم که تو در آمدی و از ملفوظات روح افزای سلطان
المشایخ فواید الفؤاد مقبول اهل دلان عالم شده است و دستور عاشقان گشته و شرق و غرب
عالم گرفته، سلطان الشعرا امیر خسرو علیه الرحمه کرات گفتی کاشکی تمامی کتب که
عمر در آن صرف کرده ام، برادر امیرحسن را بودی و ملفوظات سلطان المشایخ که جمع
کرده است، مرا بودی تا من بدان در دنیا و آخرت فخر و مباهات کردمی و این بزرگ
درین عالم مجرد زیست. در آخر در دیوگیر رفت و همان جا مدفن یافت رحمه الله علیه»
از نوشته ی سیرالاولیا معلوم می شود که اول امیر خسرو خود استعداد حسن سجزی را
پذیرفته بود و بر فوائد الفؤاد او رشک می برد و ثانیاً تمام عمر او مجرد مانده و در
دیوگیر درگذشت. سوم این که حضرت شیخ نظام الدین اولیا نسبت به او محبت و

شفقت زیادی داشت. چهارم این که حسن سجزی با استعداد شاعری بود، بنابراین او را سعدی هند می گویند، ولی معاصر بودن او با امیر خسرو و شهرتش باعث شد به حسن سجزی توجه ی شایان داده نشود و به مقامی که مستحق بود نرسد.

پس از درگذشت فیروزشاه تغلق (۷۹۰ هـ) تا تیموریان، خصوصاً همایون، اوضاع هند از لحاظ سیاسی و اجتماعی نامناسب بود و در چنین اوضاعی کسی به ادبیات نمی پرداخت. در زمان همایون حامد بن فضل الله معروف به شیخ جمالی که در زمره ی ندمای همایون بوده، او در ذکر اولیاء الله کتابی موسوم به «سیرالعارفین» را تألیف کرد و فترت ادبی که بین فیروزشاه تغلق و همایون بود، پر کرد. چون امیرحسن سجزی از جمله پیروان شیخ نظام الدین اولیا بود و شیخ جمالی نمی توانست از ذکرش صرف نظر کند، ذکرش را در ضمن حالات حضرت نظام الدین اولیا چنین بیان نموده است:

«نقل است از مولانا شهاب الدین امام که روزی حضرت ایشان (حضرت سلطان المشایخ نظام الدین علیه الرحمه) به زیارت مزار متبرکه حضرت سلطان المشایخ شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس سره بودند. من و خدمت مولانا برهان الدین به رکاب ایشان بودیم. بعد از زیارت، حضرت شیخ را بر حوض شمسی گذر افتاد تا بر هر مزار بعضی بزرگواران که بالای آن حوض آسوده اند، فاتحه بخواند، ناگاه خواجه علاء حسن سجزی با جمع یاران خود در کناره ی حوض شراب می خورد و او را با حضرت شیخ درمبدأحال در بدایون آشنایی و صحبت بوده است، پیدا گشت و این دو بیت به زبان راند:

سال ها باشد که ما هم صحبتیم گر ز صحبت ها اثر بودی کجاست
 زهدتان فسق از دل ما کم نکرد فسق مایان بهتر از زهد شماست

چون حضرت شیخ این ابیات از او شنید بفور فرمود در صحبت اثرهاست. این سخن در دل او چنان اثر کرد که فی الحال سر برهنه تاخت و خود را به پای حضرت شیخ انداخت و تائب شد و بشرف گشت. و این خواجه حسن در آن وقت که توبه کرد هفتاد و سه ساله عمر داشت و یکی از مقبولان و محبوبان حضرت شیخ شد... و این غزل بعد از توبه در قلم آورده است که مقطع آن اینست:

ای حسن توبه آن گهی کردی که ترا قوت گناه نماند

از نوشته ی بالا می توان دریافت که حسن سجزی نمی توانسته با شیخ حضرت نظام الدین اولیا هم صحبت بوده باشد درست است که زادگاه هر دو بدایون بوده است؛ ولی شیخ مزبور در سال ۶۳۳هـ به دنیا آمده است و در سال ۶۴۹هـ در سن شانزده سالگی با مادر خود به دهلی آمده است. این حقیقت را میر خورد در «سیرالاولیا» به روشنی مطرح کرده و تاریخ تولد حسن سجزی را ۶۵۲هـ آورده است؛ یعنی وقتی که شیخ به دهلی رفته بود، حسن سجزی هنوز به دنیا نیامده بود. پس چطور ممکن است که او با شیخ در شهر بدایون هم صحبت بوده باشد. شیخ جمالی در مورد بیعت حسن سجزی نیز اشتباه کرده است. او می نویسد در وقت توبه و بیعت، سن حسن سجزی هفتاد و سه سال بود. این مطلب درست نیست، زیرا حسن سجزی در سال ۷۰۶هـ مرید شیخ شده بود و بعد از یک سال یعنی در سال ۷۰۷هـ تألیف فوائدالفؤاد را آغاز کرده بود. اگر سال تولدش ۶۵۲هـ را از سال ۷۰۶ کم کنیم، پنجاه و چهار به دست می آید یعنی هنگام بیعت، سن حسن سجزی پنجاه و چهار سال بود. در مورد بیعت حسن سجزی، شیخ جمالی تحریر کرده که بعد از شنیدن شعر حسن سجزی، شیخ نظام الدین اولیا «بفور فرمود در صحبت اثرهاست، این سخن در دل او چنان اثر کرد که فی الحال سر برهنه تاخت و خود را پپای حضرت شیخ انداخت و تائب شد.» در اینجا یادآوری این نکته ضروری است که اگر چنین کراماتی به اتفاق افتاده بود، پس چرا میر خورد که معاصر حسن سجزی بود، این اتفاق را در «سیرالاولیا» ذکر نکرده است. حتی او یک باب از نوشته ی خود را به ذکر کرامات شیخ اختصاص داده است. ضیاء الدین برنی نوشته است که او با امیر خسرو و حسن سجزی به دربار شیخ رفت و آمد داشته است و پس از مدتی مرید شیخ شده است. این که شیخ جمالی این داستان را از کجا آورده است بر کسی معلوم نیست. شیخ جمالی نیز درباره ی شراب خواری حسن سجزی مطالبی ذکر کرده است. در این مورد اگر مطالعه ی دوره ی سلطان علاء الدین ۷۰۶هـ شود، پس اطلاعاتی به دست می آید که سلطان مذکور بعد از توبه، مشروب خواری را ممنوع اعلام کرده بود و کسی جرأت

نداشت که در ملا عام روی حوض نشسته شراب بخورد. ولی شعری که نقل شده، دلالت دارد که حسن سجزی توبه کرده است، ولی مشخص نیست که این توبه از شراب خواری بوده یا از گناه های دیگر.

در دوره ی پادشاهی اکبرشاه، محمد قاسم فرشته در پایان «تاریخ هند» به ذکر صوفی مورد نظر ما پرداخته است و در توصیف حضرت نظام الدین اولیا و امیر خسرو و در یک جا عیناً همان عبارت را در مورد حسن سجزی از سیرالعارفین شیخ جمالی نقل کرده است و تنها فرق این است که محمد قاسم فرشته هنگام توبه، سن حسن سجزی را به جای هفتاد و سه، بیش از پنجاه سال گفته است و در جای دیگر در مورد حسن سجزی چنین بیان نموده است:

«روزی شیخ نظام الدین اولیا با اصحاب خود از بازار می گذشت و امیرخسرو که در غنّوان جوانی بود، نیز همراه بود. خواجه حسن شاعر که حُسن و جمال وافر و فضل و دانش کامل داشت، در دکان خبّازی نشسته بود. چون چشم امیرخسرو بروی افتاد منظری دید زیبا، حرکات موزون و دلربا، مرغ دلش گرفتار گشته، نزدیک دکان رفته، پرسید نان چگونه می فروشی حسن گفت نان در پله ترازو می نهم و خریدار را می فرمایم که زر در پله دیگر گزارد. هرگاه زر گران تر می آید، مشتری را راهی می نمایم. امیرخسرو گفت، اگر مشتری مفلس باشد مصلحت چیست گفت درد و نیاز هم عوض زر می ستانم. امیرخسرو از حُسن کلام خواجه حسن حیران مانده، کیفیت حال به شیخ (حضرت نظام الدین اولیا) عرض کرد و خواجه حسن را نیز درد طلب دامنگیر شده و در آن زودی ترک دکان کرده، اگرچه آن وقت مرید شیخ نشد، اما بیشتر از اول به کسب علوم و کمالات ظاهری مشغول گشته بخانقاه شیخ مُترَدّد گردید و میان او و امیرخسرو الفت تمام به هم رسید. هر دو نوکری شاهزاده محمد سلطان خان شهید بن پادشاه غیاث الدین بلبن وقت حکومت ملتان اختیار نمودند. امیر خسرو مُصحف دار شده و خواجه حسن دوات دار گردید و چون محمد سلطان خان شهید به دهلی می آمد، هر دو عزیز از خدمت شهزاده فراغ می یافتند. اکثر اوقات در ملازمت شیخ به سر می بردند و رفته رفته عاشقی

و معشوقی ایشان شهرت یافته، به جایی رسید که صاحب غرضان به عرض شهزاده رسانیدند که همه خلق ایشان را به زبان گرفته، از اهل ملامت می دانند، قابل خدمت نزدیک نیند. امیر خسرو در آن وقت غزلی که مطلعش این است، گفت:

زین دل خود کام کار من به رسوایی کشید
خسروا فرمان دل بردن همین بار آورد
بعد محمد سلطان خان شهید از روی مصلحت خواجه حسن را از مُصاحبت و اختلاط
امیر خسرو منع فرمود؛ اما چون سر رشته محبت میان ایشان استحکام داشت، بر آن سع
سودی مترتب و اهل غرض باز این معنی به محمد خان شهید عرض کردند و درین کُرت
محمد سلطان اعراضی شده، تازیانه ای چند بر خواجه حسن زد. و خواجه حسن چون از
آنجا بیرون آمد، راست به خانه امیر خسرو رفت و به محمد سلطان خان شهید هماندم این
خبر رسید. تعجب نمود و یکی از حضار مجلس که بر حقیقت حال مطلع بود، معروض
داشت که محبت مجازی ایشان به زیور حقیقت آراسته شده است و جمال حال این ها به
پرده ی عفت و صلاح پیراسته. محمد سلطان خان شهید کس فرستاد. امیر خسرو را طلب
نموده پرسید که محبت شما از شایبه ی هوا مبرا است یا نه او جواب داد که دویی از
میان ما رخت بر بسته. محمد سلطان خان شهید گواه طلبید. امیر خسرو دست از آستین
برآورده گفت: گواه عاشق صادق در آستین باشد. پس محمد سلطان خان شهید دید که
اثر تازیانه بر همان موضع که بر خواجه حسن رسیده بود، بر دست امیر خسرو ظاهر
است. پس سکوت اختیار نمود و امیر خسرو فی الفور این رباعی خواند:

اجزای وجودم همگی دوست گرفت نامیست مرا بر من و باقی همه اوست

محمد قاسم فرشته نویسنده ی تاریخ هند دو قصه را بیان کرده است. قصه ی اول این
که حسن سجزی در مغازه ی خبازی نشسته بود و نان می فروخت؛ ولی در هیچ یک از
تذکره های معاصر او، چنین ذکری نیامده است که حسن سجزی مغازه ی خبازی داشته
است. اگر این داستان حقیقت داشت، حتماً در تذکره ی سیرالاولیا و سیرالعارفین یا در
تاریخ فیروزشاهی به این مورد اشاره ای می شد. بنابراین این قصه قابل اعتبار نیست.
قصه ی دوم اینکه امیر خسرو بر حُسن و جمال حسن سجزی شیفته و فریفته شده بود و

محمد سلطان خان شهید به دست حسن سجزی تازیانه زد و تازیانه به دست امیر خسرو رسیده بود. این هم قابل باور نیست. اگر چنین قصه درست بود حتماً ضیاء الدین برنی که عامل دوستی ایشان بود، به ذکر این نکته می پرداخت. ولی در این موارد چیزی نوشته است و البته محمد قاسم خود نیز مآخذ این قصه ها را نمی گوید.

در دوره ی جهانگیر مولانا شاه عبدالحق مُحدّث دهلوی کتابی بنام «اخبارالاکخیار فی اسرار الابرار» را در سال ۱۰۱۰هـ تألیف کرد و در آن یک باب مستقل در ذکر حسن سجزی نوشته است، می گوید:

«او را در میان فضلی عصر، عزتی و مکانی دیگر بود. در میان مریدان شیخ نظام الدین به قربت و عنایت شیخ امتیازی داشت. در حُسن معاملت و صفای سریرت و سایر صفات حمیده یگانه ی عصر بود و در اوصاف تصوف موصوف چنان نماید که او نسبت به امیر خسرو تقدّم گونه هست؛ اگرچه هر دو مُصاحب و معاصر یکدیگر بودند. او را قصاید است در مدح سلطان غیاث الدین بلبن... امیرحسن را کتابی است مُسمّی به فوائدالفؤاد در آنجا ملفوظات شیخ (نظام الدین اولیا) را جمع کرده است. در غایت متانت الفاظ و لطافت معانی، آن کتاب در میان خُلفا و مریدان شیخ نظام الدین دستوری است. گویند که امیر خسرو گفتی: کاشکی تمام تصنیفات منت به نام حسن بودی و این کتاب از من بودی. این سخن ناشی از غایت محبت است که امیر خسرو را نسبت به پیر خود بود. در فوائدالفؤاد می نویسد که روز به پای بوس خواجه رفتم. به سعادت بر بام دهلیز نشسته بود. نزدیک نردبان بنشستم. هر بار یک طبق در را باد می زد، بسته می شد. بنده آن در را محکم به یک دست بگرفته تا بایستد. ساعتی شد، در بنده نظر کرد و دید که در گرفته مانده ام. فرمود که چرا نمی گذاری؟ بنده سر بر زمین نهاد و گفت من در گرفته ام. تبسم فرمود و گفت: این در گرفته ای و مُحکم گرفته ای... مولد و منشاء امیرحسن مقام دهلی است. در مدت حیات خود مُجرّدانه زیست و در آخر عمر در دیوگیر رفت و همان جا مدفن یافت. روضه ی او هم در آنجاست.»

از متن مذکور آشکار است که مقام حسن سجزی در نظر حضرت نظام الدین اولیا والا بود و او دوست می داشت. دوم اینکه امیر خسرو هم به تألیف او، فوائدالنفواد، اهمیت می داد و حاضر بود که آن را با تمام تألیفات خود عوض کند. مُحدث دهلوی تمام نوشته های محمد قاسم فرشته، نویسنده ی تاریخ هند، را نادرست می داند؛ زیرا هیچ یک از داستان ها در مورد حسن سجزی درست نیست. در مورد مولد حسن سجزی نیز اشتباه نموده است، گفته که مولد و منشأ امیر حسن مقام دهلی است. این در حالی است که حسن سجزی در دیوان خود آشکاراً در مورد مولدش شعر سروده است.

بعد از اخبار الاخیار تمام تذکره ها شرح حالات و زندگی حسن سجزی را تغییر داده اند و اطلاعات جدیدی به خواننده نمی دهند. ولی اطلاعاتی که در تذکره ی الشعرا موسوم به «بهارستان» آمده قابل توجه است. در تذکره ی مذکور نویسنده عبدالرزاق معروف به شاه نواز خان، نوشته ی قاسم فرشته، نویسنده ی تاریخ هند، را کذب می داند و می گوید: «گویند که خواجه حسن وقتی که شش از پنجاه مُتجاوز بود، بر حوض شمسی با جمعی به تجرع مشغول... این حکایت از اکاذیب است... خواجه حسن دهلوی، لقب وی نجم الدین بن علاء سجزی است. مولد و منشأ او در دهلی است... خواجه حسن را در غزل طرز خاص است، اکثر قافیه های تنگ و ردیف های غریب اختیار نموده لاجرم از اجتماع آن ها شعر وی اگرچه در بادی الرأی آسان می نماید، اما در گفتن دشوار است. بنابراین اشعار وی را سهل مُمتنع گفته اند... در آخر عمر وقتی که سلطان محمد تغلق شاه دهلی را خراب نموده، دیوگیر دکن را پایتخت خود قرار داده موسوم به دولت آباد ساخت. وی نیز بدانجا شتافت و در همان اوان به دارالجنان منزل گزید.» (مخدوم اولیا) تاریخ است در اخبار الاصفیا سال رحلت سنه هفت صد و سی و هفت نوشته که یک سال از آن تاریخ کم است و در بالاگات دولت آباد که اکثر مشایخ چشت... در آنجا آسوده اند، مدفون گردید و در آن دیار مشهور به حسن شیر گشته. اشعار خواجه مشهور است:

شیر دل خواندن حسن را، لطف بود
نه سگ خود خوان که جاه دیگر است»
(شاهنواز خان ۱۹۲۰م: ۱۰۶)

شاه نواز خان، نویسنده ی تذکره ی بهارستان، غزل های او را تحلیل نموده است و می گوید که طرز خاص دارد. او در غزل ها اکثر قافیه های تنگ و ردیف های غریب می آورد و دوم ذکر کرده که تاریخ فوت حسن سجزی را ذکر کرده و نیز در مورد قبل از او کسی در این مورد چیزی نگفته است. او در مورد لقب حسن سجزی معتقد است که وی لقب نجم الدین بن علاء سجزی دارد که قبل از او در تذکره ها در مورد تاریخ فوت و لقب او چیزی ذکر نشده است.

نتیجه

بعد از مطالعه و تحلیل، این تصویر از حسن سجزی به دست می آید که اسم کامل وی امیرحسن علاء سجزی بود و لقب نجم الدین داشت و مولدش بدایون بود. درباره ی تاریخ تولدش هیچ کتابی سخن نمی گوید؛ ولی نویسنده ی تذکره ی بهارستان، شاه نواز خان، تاریخ فوت حسن سجزی را هفت صد و سی و هفت (۷۳۷هـ) گفته است و در بالاگات در دولت آباد آسوده است. ضیاء الدین برنی وسیله ی دوستی حسن سجزی و امیرخسرو بود و به وسیله ی او به شیخ نظام الدین اولیا نزدیکی یافته بود، اطلاعاتی که در مورد حسن سجزی در تاریخ فیروزشاهی و سیرالاولیا داده شده، مستند است، زیرا نویسندگان آن ها از معاصران او بودند. ولی حکایاتی که در سیرالعارفین و بهارستان و تاریخ هند آمده، قابل اعتماد و استناد نیست؛ زیرا اگر این حکایات حقیقت داشتند، حتماً ضیاء الدین برنی و میر خوردر تألیفات خودشان ذکر می کردند. بعد از این که حسن مرید شیخ نظام الدین اولیا شد، در سال ۷۰۷هـ شروع به تألیف فوائدالفرّاد کرد که با این کتاب، ادبیات فارسی هند مشهور شده است و شیخ مذکور او را بسیار دوست داشت. از تذکره بهارستان معلوم می شود که حسن سجزی در غزل شیوه ی خاص اختیار کرده بود که به او لقب «سعدی هند» داده شد.

منابع

- ۱- برنی، ضیاء الدین (۲۰۰۵) **تاریخ فیروزشاهی**، تصحیح سر سیداحمد، علیگر: مسلم یونیورسیتی
- ۲- جهان، نرگس (۱۹۸۹) **سعدی هند**، دهلی: مطبع ایس ایه، کیلاش نگر
- ۳- سجزی، حسن (۲۰۰۷) **فوائد الفوائد**، مترجم خواجه حسن ثانی نظامی دهلوی، دهلی: مطبعه نظام الدین اولیا
- ۴- ----- (۲۰۰۴) **دیوان**، باهتمام نرگس جهان، بخش فارسی، دانشگاه دهلی.
- ۵- شاهنوازخان (۱۹۲۰) **بهارستان**، دهلی: مطبع منشی نول کشور.
- ۶- شیخ جمالی (۱۹۰۱) **سیرالعارفین**، مترجم غلام احمد، مراد آباد: مطبع فیض منبع المطابع.
- ۷- فرشته، محمد قاسم (۱۹۰۴) **تاریخ هند**، دهلی: مطبع منشی نول کشور.
- ۸- محدث دهلوی، عبدالحق (۲۰۰۵) **اخبارالاخیار فی اسرارالابرار**، تصحیح علیم اشرف خان، تهران: ناشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۹- میرخورد (۱۹۷۸) **سیرالاولیاء**، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.